



نقدی بر باورهای شبکه مدعی شعور کیهانی



حلقه عرفان در دست شیطان!

دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

www.Adyannet.com

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدی بر باورهای شبکه مدعی شعور کیهانی

حلقه عرفان در دست شیطان!

دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

کاری از پایگاه جامع فرق ، ادیان و مذاهب

www.Adyannet.com/Book

بنام خدا

مقدمه

نقد و بررسی فرقه‌ها، نحله‌ها و انشعابات گوناگونی که بر پیکره درخت تناور اسلام روییده‌اند نه مسئله تازه‌ای است که محصول دیروز و امروز باشد و نه رویش و نضج انگلی شبه‌فلسفه‌ها و شبه عرفان‌ها در دامن دین امری قریب‌الاتفاق و جدیدالظهور است. از آغاز شکل‌گیری و تثبیت، اسلام همواره با غلات و افراطیون و تفریطیان دچار اصطکاکات فکری، علمی و حتی در برخی برهه‌ها فیزیکی نیز بوده است. از کسانی که در دوران حیات امیرالمؤمنین تا سر حد پرستش او افراط نمودند و البته با برخوردهای تند ایشان مواجه گردیدند تا فرق و نحلی که در دوران پس از عصمت به عنوان و انحاء گوناگون از مسیر مستقیم، منحرف شدند، همه و همه مصادیقی برای نقد و بررسی این شبه عرفان‌ها و ماکت‌های فلسفه به شمار می‌روند.

البته بر محققان و اهل دانش پوشیده نیست که این انحرافات تنها مختص به فرق و نحلی که در دامن اسلام پا گرفتند نیز نمی‌شود بلکه همه ادیان و مکاتب الهی به‌نوعی با این امر تأمل‌برانگیز مواجه بوده‌اند؛ امری که بیش و پیش از آنکه همت منتقدین و دلسوزان و متدینین را معطوف به رد و انکار و تکفیر این‌گونه حرکات نماید، به نظر می‌رسد محتاج کالبدشکافی ماهوی و «چرایی» حدوث واقعه باشد؛ همان چیزی که این روزها به آن «صورت‌مسئله» می‌گویند و صورت‌مسئله نیاز به حل شدن دارد.

در این مجال و مقال مختصر نه یارای بررسی همه‌جانبه این آفات و انحرافات که گفته شد هست و نه قصد ما از تهیه این اوراق مختصر، پرداختن به چنین امر مهمی است؛ مسئله‌ای که بایستی از وجوه گوناگون روان‌شناسانه، دین پژوهانه، ساختارهای جامعه‌شناسانه و نیز زیست‌بوم‌های فرهنگی و مذهبی هر قوم و ملتی مورد بررسی و تدقیق علمی قرار بگیرد.

نگاه ما در این نوشتار خاصاً معطوف به جریانی از این‌دست نحله‌ها و شبه عرفان‌ها و فلسفه گونه‌هاست که عمری کمتر از دو دهه در این دیار دارد و پایه‌گذاران و مبدعان و مجریان این

جریان - که این اصطلاح «جریان» را تسامحاً به کار می‌بریم - قائل به نوعی از ارتباط کیهانی میان اجزاء عالم وجودند و بر پایه همین تفسیر نیز «حلقه»ای را شکل داده‌اند که از آن به «عرفان کیهانی» تعبیر شده است.

گذشته از اینکه مبانی عرفانی‌ای که «حلقه» بر اساس آن تشکیل شده تا چه حد درست یا نادرست فهمیده شده - که در متن پیش رو به آن خواهیم پرداخت - دو مسئله اساسی مدنظر نگارنده این سطور است.

مورد اول: چند سال پس از شروع فعالیت حلقه، به دلیل مراجعه متعدد دانشجویان به این جانب برای ارزیابی تعلیم حلقه، بنده تصمیم گرفتم تا با نوشتن پاورقی بر برخی آثار حلقه روشن نمایم که آنچه حلقه بیان می‌کند نه تنها مباحثی نو و بدیع نیست بلکه معادل‌های صحیح آن در عرفان و حکمت اسلامی از قوت و ثبات بیشتری نیز برخوردار است و پشتوانه این ثبات و وزانت نیز ریشه در آیات و روایات اسلامی دارد؛ و درواقع باید گفت تشابه میان اصطلاحات حلقه در متن اساسنامه یا متون دیگر با آنچه در پاورقی‌های نوشته شده توسط این جانب وجود دارد صرفاً اشتراکاتی لفظی است.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

و مع‌الأسف پاورقی‌های این جانب به آثار حلقه از طرف مدعیان این جریان به‌عنوان تأییدی بر نظرات ایشان تلقی شد و باکمال تأسف از جانب دوستان نیز حمل بر توجیه تعلیم حلقه شد. از آنجاکه حلقه مذکور به خیال آنکه صاحب این قلم از وجاهت علمی برخوردار است با استفاده از این عنوان در پی تثبیت جایگاه خود در این آشفته‌بازار عرفان و معنویت و یافتن جایگاهی در ذهن مخاطبان خاص و عام خود است. بنده نیز بدون هیچ‌گونه مسامحه و در کمال شجاعت علمی و نیز بر مبنای وظیفه شرعی و دینی خود هرگونه ارتباط سری و علنی خود را با این حلقه رد نموده و این نقد نیز جهت تنویر افکار عمومی و تصریح در نقد تعلیم و آموزه‌های حلقه می‌باشد.

و اما دومین مورد از آنچه ذهن نگارنده را به خود معطوف و مشغول نموده است شامل نقد آموزه‌های این حلقه است که در مبانی و مبادی فکری و نظری این نوع از شبه عرفان‌ها، گپ‌های فلسفی و مناطق فراغ زیادی وجود دارد که بر پایه مغالطات منطقی و خلأهای فلسفی شکل گرفته‌اند و چنانچه با نگاهی سطحی و زودگذر به آن‌ها نظر افکنده شود جذاب، بدیع و پرهیجان به نظر می‌رسند اما در حقیقت زیر این قشر فریبنده، لایه‌هایی از خردستیزی و اخلاق گریزی وجود دارد. در ساحت عمل نیز این نوع از عرفان‌ها دچار همان مشکلی هستند که در مبانی نظری بدان مبتلایند. بدان معنا که بسیاری از اعمال و رفتارهایی که توسط منتسبین به این نوع عرفان‌ها بروز می‌یابد نه تنها با مبانی دینی و ایمانی عقلی منافات دارد بلکه در راستای همان مبانی نظری که خود ایشان بدان می‌پردازند نیز قرار نمی‌گیرد.

در پایان این مقدمه بار دیگر متذکر می‌گردم که راه برخورد با این گونه انحرافات و پدیده‌هایی که از بستر حاصلخیز دین به مثابه علف‌های هرز بیرون می‌آیند و حیات اصل دین را به مخاطره می‌اندازند در وهله نخست عدم به وجود آوردن فضایی است که این شبه عرفان‌ها و شبه‌فلسفه‌ها بتوانند در آن نضج و نمو کنند و این مهم میسر نخواهد شد مگر با ارائه عرفان اصیل مکتبی و معنویت پایدار دینی از زبان و قلم راه‌رفتگان و متخصصان واقعی این دانش الهی و آسمانی؛ و هر بار که با چنین پدیده‌هایی در جامعه مواجه می‌شوم این کلام بلند به ذهنم خطور می‌کند که: «به جای آنکه به تاریکی دشنام فرستی، چراغی روشن کن»

چراغی بر گُند خلوت نشینی	درون‌ها تیره شد باشد که از غیب
نیازی عرضه کن بر نازنینی	مروت گرچه نامی بی نشان است
که صد بت باشدش در آستینی	خدا زان خرقه بیزار است صد بار
چه خاصیت دهد نقش نگینی	گر انگشت سلیمانی نباشد

بخش اول. نقد تعالیم نظری

حلقه نیز مانند هر نوع مکتب، جریان، دیدگاه یا فلسفه دیگری، بر اساس یک سری از آموزه‌ها و تعالیم نظری بنیان نهاده شده و مؤسسين و مجريان اين حلقه بر اساس همين تعاليم و مباني نظري، عملکردهاي خود را سامان مي‌دهند. البته در اين ساليان به‌وفور مشاهده شده است که جرياني، گروهی، فردی یا حزبی با شعارها و مبانی نظری ظاهرالصلاح وارد میدان شده‌اند و پس از مدتی، مغایرت گفتار و کردار و نظر و عمل، حقیقت امر را بر مخاطبان روشن نموده است.

این در مورد فرد یا گروهی مصداق دارد که با مبانی نظری به‌ظاهر صالح و سالم به میدان اجتماع ورود می‌نماید اما در اینجا لزوماً چنین نیست و مبانی نظری حلقه نیز در بسیاری از موارد دچار لغزش، خطا و انحراف از مسیر مستقیم گردیده است. اگرچه مؤسسين و مجريان حلقه کوشیده‌اند در گفتارها و نوشتارهای خود در کمال دقت و ظرافت، از اظهار صریح نکاتی که موجب برانگیختن حساسیت شود احتراز نمایند اما از آنجاکه اساس نگاه و منظر مؤسسين حلقه دچار لغزش‌هایی جدی است، این دقت‌ها و ظریف اندیشی‌ها نیز نتوانسته است بر ماهیت خط فکر اصلی حلقه و تعالیم عملی آن‌ها سرپوشی بگذارد. آنچه دربندهای پیش رو می‌آید نقد بخش‌هایی از نوشتارهای مکتوب مؤسس حلقه می‌باشد که عدم پرداختن به دیگر موضوعات دال بر نبودن اشکال بر دیگر نظرگاه‌ها نیست و این چند مورد صرفاً جهت نمونه ارائه می‌گردد.

زیربنا و روبنا

یکی از مواردی که در اساسنامه حلقه به آن اشاره شده و در فقرات بعدی نیز به نسبت، رد پای این ایده قابل‌پیگیری می‌باشد مسئله تفکیکی زیربنا از روبناست. در بخشی از اساسنامه حلقه آمده است:

«در عرفان کیهانی (حلقه)، زیربنای فکری انسان مورد بررسی قرار گرفته، در مورد روبنای فکری اشتراکی، تعاریفی پیشنهاد می‌نماید و با بخش اختصاصی روبنای فکری انسان‌ها که شامل اعتقادات و مراسم و مناسک مختلف است برخورد و مداخله‌ای ندارد.»^۱

اول آنکه این تفکیک زیربنا و روبنا طبق کدام میزان عقلی یا نقلی انجام پذیرفته است؟ و آیا اساساً ممکن است میان آنچه حلقه، زیربنا و روبنا می‌نامد تفکیک و انفکاک قائل شد؟

ساحت‌های وجودی انسان از پنهان‌ترین لایه‌های روح و ذهن تا خارجی‌ترین سطوح جسم همگی جزئی از یک واحدند و بر هر صاحب‌خردی روشن است که تأثیراتی که بر هر یک از این سطوح و ساحت‌ها متوجه می‌گردد بر سایر لایه‌ها نیز تسری می‌یابد. بلکه در دین مبین اسلام و به‌طور کلی ادیان الهی (ابراهیمی) اعمال و مناسک دینی، خود ظهور یافته اعتقادات و در برخی موارد اصل اعتقادات محسوب می‌شوند تا جایی که در اسلام نماز به‌عنوان ستون دین و دیانت مطرح است؛

بنی الاسلام علی الخمس: الصوم والصلوه و... .

فلذا نمی‌توان میان آداب و مناسک دین با اعتقادات درونی آن جدایی و انفکاک قائل شد و از همین روست که عارفان کامل، شریعت را ظهور ولایت می‌دانند و به‌بیان دیگر، وصول به حقیقت جز از طریق شریعت حقه ممکن نبوده و بهتر است گفته شود که این معارف جز باطن آن اعمال و تعالیم شرعی نیست و شریعت تشکیل‌دهنده حقیقت معرفت است و همان‌گونه که ذیل این بند اساسنامه نیز ذکر نموده‌ایم شریعت، مستتر در طریقت است و انسان همان حقیقت را به رنگ شریعت می‌بیند؛ یعنی قالبی باید باشد تا محتوا بتواند در آن تجلی کند.^۲

^۱ عرفان کیهانی، ص ۷۳.

^۲ همان، صص ۷۴-۷۵.

دو آلیسم توحیدی!!

یکی دیگر از مبانی نظری که حلقه حول آن شکل گرفته است مجازی دانستن جهان هستی است. حلقه بر آن است که آنچه از حرکت ممکنات ناشی می‌شود مجازی است. در بخشی از اساسنامه حلقه آمده است:

«جهان هستی از حرکت آفریده شده است از این رو جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد مجازی است در نتیجه، جهان هستی نیز مجازی می‌باشد و چون هر حرکتی نیاز به محرک و عامل جهت دهنده دارد، لذا این عامل حاکم بر جهان هستی آگاهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی می‌باشد که آن را شبکه شعور کیهانی می‌نامیم. بنابراین جهان هستی، وجود خارجی ندارد و تصویری مجازی از حقیقت دیگری بوده و در اصل از آگاهی آفریده شده است...»^۳.

اولین سؤالی که در مقابل این سخن به ذهن متبادر می‌گردد این است که بر چه مبنایی آنچه از حرکت آفریده شده است مجازی است؟ و آیا اصل حرکت مجازی است؟ که این مسئله خود نهایتاً به انکار جهان خارج می‌انجامد و البته از آنجا حرکت بر اساس مبانی فلسفی، حرکتی درونی و به بیان صدرایی حرکتی جوهری و انکار این حرکت نهایتاً به انکار جهان باطن نیز منجر خواهد شد. همچنان که در پاورقی این بند از اساسنامه نیز ذکر نموده‌ایم عرفا محبت را خمیرمایه عالم می‌دانند و چرخش عالم را برمدار حب تبیین می‌نمایند و این حرکت حبی که از مبدأ قوس نزول شروع می‌شود و بعد همه موجودات عالم را با خودش می‌برد و در کشتی وحدت سوار می‌کند. در عرفان این مسیر را ولایت می‌نامند و دایره ولایت آنقدر وسیع است

^۳ همان، ص ۶۲.

که مماس بر عالم وحدت است. ۴ از سوی دیگر حلقه معتقد است که «هر حرکتی نیاز به محرک دارد» و باز معتقد است آنچه ناشی از حرکت است (جهان هستی) مجازی است. این سؤال مطرح می‌شود از آنجاکه همواره باید علت با معلول خود مسانخت داشته باشد و به عبارتی معلول، ظهور و مظهر علت است آیا می‌توان از علت حقیقی، معلولی مجازی صادر شود؟ و آیا اساساً فعل غیر حکیمانه (مجازی) از فاعل حکیم علی‌الاطلاق قابل فرض است؟

اساساً در فرهنگ وحی همه چیز به عنوان آیه و نشانه حق مورد تکریم و احترام و علامتی به سوی حق متعال است. عالم در عرف عرفان بیانگر آیات و بینات الهی است؛ «و سنبهیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم افلا تبصرون» که همه این آیات انسان را به عالم وحدت حق تعالی سوق می‌دهد:

و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد

بحث عدم وجود خارجی جهان هستی و غیرواقعی بودن آن نیز در طول همان مبنای تفکیک زیربنا و روبنا قرار دارد. در اینکه در قرآن کریم و کلام معصومین و عرفا و به طور کلی در فرهنگ اسلام به فانی بودن عالم ماده و پایداری عالم معنا و روحانیت اشارات فراوانی شده است جای هیچ شکی نیست اما آنچه که غالباً در فلسفه‌های هندی با آن مواجهیم و تفسیری که این فلسفه‌ها از دنیای ماده ارائه می‌دهند عبارت است از عالمی که در مقابل ساحت معنا قرار گرفته و اساساً به همین جهت فیلسوفی که چنین می‌اندیشد لاجرم یا باید اصالت را به ماده بدهد یا به عالم معنا و بدیهی است که با این نگرش عالم ماده و جهان آفرینش حقیقتاً و نه مجازاً در این نگاه، وجود خارجی ندارد و سرابی بیش نیست. این نگاه دو آلیستی و ثنویت‌گرایانه به عالم و انسان، اساساً در همه ابعاد فکری حلقه رسوخ نموده و علیرغم ظاهری که از وحدت دم می‌زند نوعی دو گرایی افراطی در همه ساحات فکری حلقه به چشم می‌خورد.

تفویض اتصال به شرط ...!

مسئله مهم دیگری که به منزله مبنای تعلیم حلقه مورد توجه است مسئله اتصال باشعور کیهانی و تفویض این اتصال از جانب مرکزیت حلقه است:

«برای بهره‌برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه) نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات، اصل لاینفک این شاخه عرفانی است. جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، نیاز به حلقه‌های خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه می‌باشد. اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها توسط مرکزیت که کنترل و هدایت‌کننده جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد انجام می‌گیرد.^۵

اولاً این صغری و کبری چیدن‌ها و تشکیل حلقات متعدد با کاربری‌های گوناگون با ادعایی که در اساسنامه حلقه ذکر شده کاملاً مغایرت دارد. در بخشی از اساسنامه حلقه آمده: «نظر به اینکه دنیای عرفان دنیای عشق است پس فاقد هرگونه فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت و استدلال، سعی و کوشش و... بوده و دنیای بی‌ابزاری است؛ چه ابزارهای حقیقی و چه ابزارهای مجازی^۶». آیا این‌طور تشکیلاتی عمل نمودن و تشکیل سطوح مختلف و نیز استفاده از فنون ذهنی و روان‌شناسانه - که در جای خود به آن نیز خواهیم پرداخت - نوعی استفاده از ابزار و تکنیک به شمار نمی‌رود؟

و ثانیاً در سیره کدام معصوم و عارف حقیقی‌ای این نوع رفتارها و اعتراف‌نامه گرفتن‌ها وجود داشته است؟ ثالثاً تفویض اتصال و نیروی باطنی سران حلقه - اگر وجود هم می‌داشت - تنها با

^۵ همان، ص ۸۲.

^۶ انسان از منظری دیگر، ص ۷۸.

سپردن یک سوگندنامه و اخذ قول از کاربران مجاز می‌شد؟ درحالی‌که در حوزه تعلیم عرفانی انبوهی از آموزه‌های سلوکی و طریقتی برای تهذیب و استعداد نفوس جهت آمادگی پذیرش اسرار الهی، وجود دارد که خود مؤید آن است که جز از راه عمل نمی‌توان به آن اسرار دست‌یافت؛ لیس للانسان الا ما سعی.

در اهمیت این حقیقت همین بس که خداوند در نص صریح قرآن کریم در سوره کهف، داستان موسی و خضر را برای تنبیه بندگان در این‌گونه مسائل ذکر نموده است. آنجا که حتی یک پیامبر اولوالعزم باید برای شنیدن و دریافت اسرار الهی مدت‌ها امتحان پس بدهد و برای وصول به علم لدنی تحت تربیت سلوکی همچو خضری صبر پیشه نماید چه جای این سوگندنامه گرفتن‌ها و تفویض اتصالات؟!

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سالی به‌جان خدمت شعیب کند

شاهد باش اما قضاوت نکن!

مسئله مهم دیگر در آموزه‌های حلقه، شاهد بودن است.

«تنها شرط حضور در حلقه وحدت، شاهد بودن است. شاهد کسی است که نظاره‌گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره، هیچ‌گونه قضاوتی نداشته باشد، هرگونه اتفاقی در حلقه مشاهده نمود، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد (تعبیر و تفسیر پس از مشاهده)^۷»

^۷ عرفان کیهانی، صص ۸۷-۸۸.

مراد حلقه‌نشینان از شاهد بودن - آن‌چنان‌که تصریح دارند - عدم قضاوت در حین نظاره مآل و مقصد در حلقه است. البته هر عقل منصف و هر وجدان بیداری حکم می‌کند که برای کشف حقیقت، انسان بدون پیش‌داوری و قضاوت به سراغ گزاره‌ها و پدیده‌ها برود و آن‌ها را منصفانه و عادلانه نقد و بررسی نماید؛ اما اینکه از کاربر تعهد اخلاقی گرفته شود که در حین حضور و نظاره هم هیچ قضاوتی نکن از کجا آمده است؟ پس این همه موازین عقلی و نقلی و شرعی برای سنجش و موازنه و قضاوت برای کی آمده است؟ بر اساس آموزه‌های دینی و عرفان اصیل اسلامی در طریق سلوک الی الله سالک می‌بایست هر کشفی که برای او واقع می‌شود بر نقل و عقل عرضه کند و درواقع ملاک صحت یا عدم صحت پدیده‌های پیش روی سالک مطابقت و یا عدم مطابقت با این موازین الهی است که مراد از عقل نیز عقلی است که منبعث از وحی و فرهنگ قرآنی باشد.

این موازین برای آن است که راهرو، صراط مستقیم را از صراط ابلیس تمیز دهد و اصولاً در عرفان اسلامی بنای حرکت سالک حرکت ارادی و مختارانه است اما در حلقه، شاهد شخصیتی خنثی دارد که نباید هیچ اراده‌ای از خود داشته باشد گویی مسلوب‌الاراده است.

درخواست از خدا و دریافت از حلقه!

حلقه‌نشینان، به ساحت‌های دیگری از مسائل نیز وارد شده‌اند و نقش واسطه میان خداوند و بندگان را برای خود قایلند:

«هنگامی که انسان درخواستی داشته باشد مستقیماً از خدا درخواست می‌کند (فاستقیموا الیه) ولی جواب درخواست او از طریق شبکه شعور کیهانی (یدالله، روح القدس، جبرئیل و...) پاسخ داده خواهد شد.^۸

^۸ همان، ص ۸۸.

طبق آموزه‌های معنوی و عرفانی و دینی اسلام نه آن‌چنان که حلقه‌نشینان می‌گویند همیشه و همه‌کس باید درخواست خود را مستقیماً از خدا بخواهد و نه همواره پاسخ را از جبریل و روح‌القدس و... بگیرد. در عالم تجلیات هر موجودی واجد جزئی از کمال و جمال الهی و هر مظهری، حامل اسمی از اسماء الله است. تا آنجا که برخی از عرفای شامخین و من‌جمله امام خمینی (س)، همه عالم را اسماء الله می‌دانند. اگر هر موجودی مظهر اسمی از حق تعالی باشد، لاجرم فعلیت آن اسم نیز در وجود او ظهور خواهد نمود. نیازهای موجودات در عالم تجلی، توسط خود مظاهر اداره می‌گردد و این دست خداوند است که از آستین تجلیات بیرون آمده و نیازهای خود تجلیات را مرتفع می‌سازد. پس نه کسی را یارای آن است که مستقیماً نیازی به بارگاه خداوندی ببرد؛ چراکه همه موجودات در حجاب اسمایی به پرستش خداوند مشغول‌اند و خداوند را به نسبت استعداد ذاتی و سعه وجودی خود می‌شناسند و می‌پرستند و نه خداوند جواب کسی را احاله به یدالله و روح‌القدس و... می‌نماید. چراکه روح‌القدس و جبریل و ... در مراتب‌اعلای آفرینش قرار دارند و جز دست خاصان و اولیای کملین به ساحت وجودی آنان نمی‌رسد. فهم این فقره از بحث نیازمند درک مبحث اسماء الله و شناخت سعه وجودی موجودات است.

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست آن‌قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

یا تسلیم حلقه باش یا فکری به حال خودت بکن!

تسلیم در حلقه، تنها شرط تحقق موضوع حلقه موردنظر است؛ در غیر این صورت باید از توان‌های فردی استفاده شود که آن نیز محدودیت خواهد داشت.^۹

تسلیم چنانچه از معنای کلام برمی‌آید به معنای سلم و رضایت و صلح است و نیز تسلیم عبارت است از انقیاد باطنی و اعتماد و اعتقاد قلبی در مقابل حق، پس از سلامت نفس از عیوب و خالی بودن آن از صفات خبیث؛ و چون قلب سالم باشد پیش حق تسلیم شود.^{۱۰} و طبق آنچه در این اصل از اصول حلقه بدان اشاره شده است، کاربر، عضو یا هر نام دیگری که بر افراد در این تشکیلات اطلاق می‌گردد باید خود را در مقابل آراء، عقاید، اعمال و تلقینات مسترها و مرکزیت حلقه وانهد. بدیهی است این وانهادگی و تسلیم که تلویحاً به معنای تعطیل عقلانیت، نقد، سؤال و یا حتی کنجکاوی در اعمال و آراء و عقاید حلقه‌نشینان است نه با خرد سالم و نه عقل بصیر و فهم مناسبی ندارد.

آنجا که مؤمنین با اهل عصمت سروکار دارند چنین ادعایی مطرح نشده است؛ کافی است تا علاقه‌مندان نهج‌البلاغه را تورق نمایند تا ببینند موضع امیرالمؤمنین (ع) در قبال دیگران چگونه بوده و چطور از مردم می‌خواهد که او را نقد و نصیحت نمایند. او انتقاد را یکی از حقوق مردم بر ذمه مسئولان و بزرگان می‌داند. بدیهی است این نگاه فقط معطوف به جریانات سیاسی اجتماعی نیست و این فلسفه در تمام سطوحی که کسی مسئولیت هدایت جمعی را بر عهده دارد صدق می‌کند.

^۹ همان، ص ۱۰۲.

^{۱۰} همان، پاورقی صفحه ۱۰۲.

اجازه‌اش قبلاً گرفته شده...

حلقه، عمده تمرکز کاری و تبلیغات خود را آن‌گونه که ادعا می‌نماید بر اساس درمانگری و شفا بخشی قرار داده است؛ اما نکته جالب آنکه در بخشی از اساسنامه، این کار را از دایره هرگونه نظارت، مواخذه و ارزیابی الهی مصون دانسته و می‌نویسد:

«انجام کار درمانگری هیچ‌گونه کارما یا عکس‌العمل منفی برای انسان نداشته، برای انجام آن نیازی به کسب اجازه از خداوند نیست، زیرا توسط شعور الهی انجام می‌شود نه توسط درمانگر»^{۱۱}.

بدیهی است این نیز یکی دیگر از مواردی است که حاکی از ضعف فلسفی و خروج مؤسسين حلقه از جاده بصیرت و دانش است. طبق چه سندی درمانگری از حیطة بازخواست الهی یا آن‌طور که ایشان تعبیر نموده‌اند «کارما یا عکس‌العمل منفی» میراست؟ مگر عملی در این عالم وجود دارد که مترتب عکس‌العمل یا به تعبیر ایشان کارما نباشد؟ و یا استثنائی در اعمال وجود دارد؟ برترین اعمال که قره عین رسول‌الله است - نماز - مترتب عکس‌العمل و بازخورد مثبت یا منفی است، پس چطور می‌توان پذیرفت که عمل درمانگری مستثنا از قاعده کلی الهی در عالم آفرینش باشد؟ «فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال ذره شراً یره»

عرضه مستقیم لایه محافظ به شرط نوشتن سوگندنامه!

^{۱۱} همان، ص ۱۱۱.

درمانگر با مکتوب نمودن سوگندنامه، مبنی بر استفاده مثبت و انسانی به فرد تفویض می‌شود و با دریافت لایه محافظ که درمانگر را در مقابل تشعشعات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگانیک محافظت می‌نماید آغاز می‌گردد.^{۱۲}

این اصل نیز تالی اصول دیگر این اساسنامه است که نوعی دعوی انانیت محض از فقرات آن استشمام می‌شود. تأکید مجدد بر سوگندنامه و اخذ بیعت اخلاقی و روانی از افراد انسان را به یاد اخذ میثاق انبیا و اولیا از پیروان خود می‌اندازد. آیا به‌صرف سپردن یک تعهد و سوگندنامه فرد مجاز به در اختیار گرفتن قدرتی می‌گردد که با آن از توانایی‌های خاص و ویژه برخوردار می‌شود؟ (با فرض وجود و صحت چنین نیرویی)

ما مجاناً شمارا درمان می‌کنیم...

حلقه با معصومیتی کودکانه و مناعت طبعی عارفانه! همه توجهاتی را که ممکن است از قبل امر درمانگری متوجه او شود را به شعور کیهانی منتسب نموده و سخاوتمندانه! هیچ‌چیزی از قبل این امر را به خود منتسب نمی‌داند:

«نظر به اینکه درمان توسط شعور کیهانی انجام می‌گیرد لذا درمانگر نمی‌تواند از بابت آن چیزی را به خود منتسب نماید»^{۱۳}.

^{۱۲} همان.

^{۱۳} همان ، ص ۱۱۲.

انسان با براهین عقلی درمی‌یابد که حول و قوه‌ای جز قدرت خداوند نیست و نیز با براهین منطقی اثبات می‌نماید که «لاموثر فی الوجود الا الله» اما از آنجاکه این حقیقت را به قلب نسپرده است نگاهش معطوف به دیگران است.^{۱۴}

حلقه نیز با نشان دادن این هدف عالی که درمانگر در حقیقت جز واسطه نزول فیض نخواهد بود، اما در عمل مسائل شبهه برانگیزی وجود دارند که با این داعیه سازگاری ندارد. از جمله اینکه آیا این انتساب شامل انتسابات مادی هم می‌گردد؟ یعنی درمانگران حلقه در ازای انجام عمل درمانگری هیچ وجهی از افراد نمی‌گیرند؟ اگر می‌گیرند - که می‌گیرند - تجارت است و این تجارت بنام معنویت امری است که هیچ خرد سلیم و وجدان بیداری آن را بر نمی‌تابد. در اینجا این سؤال که درون‌مایه متناقض حلقه را نشان می‌دهد مطرح است که بر اساس اصول حلقه، «درمانگری با مکتوب نمودن سوگندنامه آغاز می‌گردد» و «اختیارات درمانگری با تنظیم و امضاء این سوگندنامه به درمانگر تفویض می‌گردد»، «این تفویضات بر اساس ادعاهای حلقه از طرف مرکزیت که کنترل‌کننده جریان حلقه می‌باشد انجام می‌گیرد» حال مسئله اینجاست که بر اساس اصول ذکرشده «این درمانگری توسط شعور کیهانی انجام می‌پذیرد و نه توسط درمانگر» فلذا «درمانگر نمی‌تواند از این بابت چیزی را به خود منتسب کند» جمع این دو اصل با یکدیگر چگونه انجام‌پذیر است؟ آیا آنچه را که فرد درباره آن اختیاری ندارد و حتی نمی‌تواند چیزی از آن را به خود منتسب نماید می‌تواند آن را تفویض کند؟ درحالی‌که بر اساس براهین عقلی، معطی شیء نمی‌تواند فاقدشی باشد؛ و آیا از چیدن این صغری و کبری کنار یکدیگر، به فرض تفویض اختیارات از طرف مرکزیت حلقه به درمانگر، این نتیجه گرفته نمی‌شود که مرکزیت حلقه باشعور کیهانی مساوقت دارد؟! و حال آنکه این نتیجه نیز بر اساس اصول اساسنامه حلقه محکوم به بطلان است چراکه آن‌ها شعور کیهانی را عنصر حاکم بر هستی می‌دانند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

^{۱۴} همان، پاورقی ص ۱۱۲.

نتیجه

آنچه گفته شد تنها برخی از دلایل خدشه‌پذیر بودن مبانی فکری این «نوع» از عرفان‌ها و انحراف از صراطی است که انسان را در کمال سلامت و صحت به سرمنزل مقصود می‌رساند. تفکیک زیربنا از روبنا، ماده از معنا، عدم توازن میان خواسته‌های مادی و معنوی، عدم دخالت و توجه به مسائل اجتماعی یا به قولی روبنایی، خودمحوری لجام‌گسیخته سران و مؤسسين این نوع نحله‌ها و فرقه‌ها و بالاخره اعتماد به نفس کاذب و ایمان خودفربیی که عمدتاً این مؤسسين به خود و به آنچه که به دیگران ارائه می‌دهند دارند از جمله نقاط ضعف و فترت و انحراف این قبیل از شبه عرفان‌ها و شبه فلسفه‌هاست. البته فلسفه از آنجا که ابزار عقل و تعقل را در اختیار دارد کمتر دچار چنین انحرافات می‌تواند باشد اما عرفان به جهت داشتن ماهیت ذوقی و وجود دیالکتیک معنایی در آموزه‌های خود، استعداد بیشتری برای مبتلا شدن به این آفات را دارد.

البته منکر این امر نیز نیستیم که این نوع شبه عرفان‌ها «شاید» در موطن اصلی و در سرزمین مادری خود به کار بیایند و با خرده‌فرهنگ‌های زادبوم خود تناسب و تطابق داشته باشند اما بدیهی است که رشد و نمو این اندیشه‌ها در زمین حاصلخیز فرهنگ اسلامی، نتیجه‌ای جز اتلاف نیروهای مستعد و جوان که با جهت‌دهی مناسب و تربیت اصولی، می‌توانند کارهایی بسیار مؤثرتر از درمانگری، هیپنوتیزم، قدرت‌نمایی‌های درونی و امثال ذلک انجام دهند ندارد.

عدم توجه این نوع شبه عرفان‌ها به آنچه که در اینجا مسائل روبنایی نامیده شد - که شامل مسائل شرعی و عرفی و اخلاقی می‌شود - موجب می‌گردد تا پس از مدتی آستانه حساسیت فردی که در این حلقات کهکشانی و کیهانی و ... وارد می‌شود به مسائل اخلاقی و شرعی کاهش یابد و درنهایت امری جز اباحیگری در تحت ردای معنویت و دین باقی نخواهد ماند.

عرفان اصیل اسلامی - و نه آنچه که بنام عرفان اسلامی در برخی مواضع تبلیغ و ارائه می‌شود - به سبب آمیختگی ذاتی و عجین بودن ماهوی با امر اخلاق، «تمی‌تواند» ختم به اباحی‌گری و عزلت‌نشینی و بی‌اخلاقی گردد. مهم‌ترین نقطه ضعف این شبه عرفان‌ها عدم ارائه الگو و اساساً

فقدان الگو و نمونه عینی و فراگیر است. جز سران و مؤسسين اين عرفان‌ها که چند صباحی را به رفع حوائج خود از کیسه خلق‌الله می‌پردازند هیچ‌الگوی دیگری به کسانی که با هزار اشتیاق و امید و به تمنای درک مواقف کمال انسانی به دامن آن‌ها پناهنده می‌شوند معرفی نمی‌گردد. اومانيسم لجام‌گسيخته‌ای که ختم به خودمحوری پیروان این شبه عرفان‌ها می‌گردد نه تنها افراد را به سوی سعادت فردی پیش نخواهد برد بلکه با جرأت می‌توان گفت افرادی که در این حلقات پرورش می‌یابند به لحاظ آنکه از ضعف فلسفی عمیق و فتور دانش دینی به شدت رنج می‌برند دارای درجات متفاوتی از بحران‌های روحی و روانی و اعتقادی‌اند که برای جامعه نیز مخاطره‌آمیز خواهند بود.

یک اندیشه فلسفی یا عرفانی یا سیاسی آنگاه می‌تواند هم‌اوردی طلب کند که نمونه‌ای ملموس، عینی و کامل از خود بروز دهد و در مرحله عمل نیز امتحانات خود را پس داده باشد. مکاتب و شبه مکاتبی که گاهی از ظهور و ساخت آن‌ها تنها چند دهه می‌گذرد کی و کجا امتحانات خود را پس داده‌اند و کدام الگوی موفق، حاصل تربیت و پرورش در این مکاتب است؟ این مکاتب برای کدام ساخت از ساحت‌های متعدد وجود انسان برنامه‌ای جامع و روشن دارند؟ و اساساً اگر هم دارند کدامشان حرفی بالاتر و کامل‌تر از آنچه در اصل آموزه‌های دینی و نص قرآن و عرفان اصیل اسلامی آمده ارائه داده‌اند؟ کدام مکتب مدعی وحدت وجود سخنی بالاتر از «هوالاول و الاخر والظاهر والباطن»^{۱۵} دارد و کدام مدعی علوم و فنون باطنی کلامی دقیق‌تر و شادتر از حضرت امیر دارد که فرمود: «مع کل شی لا بمقارنه و غیر کل شی لا بمزایله»^{۱۶}؛ و اگر قرار است همین بیانات محترم و عالی که ارباب دین و معرفت به‌رایگان و به بهای جان‌عزیز خود در اختیار این نسل و نسل‌ها پس از خود گذارده‌اند را از زبان دیگران بشنویم چرا با عناوینی دیگر و چرا با کیسه‌هایی آماده، جهت پر شدن؟!

^{۱۵} سوره حدید، آیه ۳.

^{۱۶} خطبه اول نهج‌البلاغه در بیان اوصاف ذات باری تعالی.

اخلاق، امر ظریف و مشترک میان عرفان و فقه است و چنانچه این مرز ظریف از میان برداشته شود هیچ امری برجای خود نخواهد ماند. موازین اخلاقی بهترین وسیله برای درک و نقد اندیشه‌هایی است که تحت عناوین گوناگون عرفانی، در این آشفته‌بازار معنویت به حراج انسانیت می‌پردازند. ملاک محقق اهل بصیرت، نه کلام و مکتوبات است و نه جمال و ظاهر مدعیان؛ هرکجای مبانی فکری و مبادی اعتقادی و عملی افراد به اصول اخلاقی برآمده از متن دین همخوانی نداشته باشد، به‌یقین انحرافی آشکارا رخ داده و این انحراف یقیناً در درازمدت نتایجی مخرب و منفی به بار خواهد آورد. حال پرسش اینجاست که مبانی اخلاقی کجای آموزه‌های این مکاتب قرار دارد؟ و آیا اساساً آموزه‌های اخلاقی قابل انفکاک و تفکیک از مسائل و موازین شرعی هستند یا خیر؟ معرفی حضرت امام (س) در تمام آثار صاحب این قلم به‌عنوان الگوی انسان کامل مکمل که هم واجد مراتب کمالات و مقامات عرفانی است و هم دارای دانش دینی و خرد فلسفی و نیز به‌عنوان نمونه کامل یک انسان اخلاقی، تمام منظور ما را در این تحقیق و نقد روشن می‌نماید.

در پایان سخنی چند نیز با اساتید معظم حوزه و دانشگاه و باریافتگان صدیق ملکوت عرفان دارم؛ کسانی که حقا و صدقاً به درک و کشف عرفان محمدی نائل آمده‌اند:

عرفان اسلامی علی‌رغم آنکه ظرفیت‌های فراوانی از اداره فرد و اجتماع را در خود جمع نموده است، مع‌ذلک دورانی بر این اندیشه گذشت که او را همچون هر اندیشه دیگری دچار آفت و گزند نمود. «استفاده کردن، به بیراهه کشاندن و یا سرکوب کردن سهراهی است که همواره پیش پای اندیشه‌های پیشرو در تاریخ بوده و عرفان نیز از این قاعده مستثنا نبوده است.»

عرفان اجتماعی سیاسی عمل‌گرای برون‌گرای مردمی، همواره در پیش روی دو طیف عمده در طول تاریخ بوده: یکی سلاطین جور و حکام ظلم و دیگر، ارباب تقدس‌مآبی و متنسکان بی‌خرد و نیز عارفان نمایان دکاندار و معتزلان کدیه پیشه؛ و از همین رو است که آنان که خلق را همواره در غفلت و پریشانی می‌خواهند، از این عرفان سیاسی واکنش‌گر بیش از عرفان زهد و

ریاضت، انزجار دارند و می‌ترسند. برای نمونه کافی است به کشف‌المحجوب هجویری یا بستان العارفین و یا رساله قشیریه نظری افکنید تا صحت مطلب روشن شود. در آنجا به انبوهی از نام‌های عارفانی می‌رسید که نه مکتوبی از ایشان بر جای است و نه در بند سلسله‌ای از جمله سلسلی که بعدها به وجود آمد، بوده‌اند و حتی برخی نیز مانند ابراهیم ادهم، شبلی، بشر حافی، فضیل عیاض و برخی دیگر از زمره همین حکام و ظلام جور بوده‌اند که به سببی، باب توبه و طهارت بر ایشان گشوده شد و به اصل، بازگشتند.

نخستین ضربه بر پیکره عرفانی آن بود که آن را از متن جامعه و از قلب توده مردم جدا کنند و چه راهی بهتر از آنکه زبان تصوف و عرفان را از زبان مردم کوی و برزن مجزا نمایند. لذا تصوف نظر گرایی که در بند لفاظی‌ها و اصطلاح‌بافی‌های عارفانه بود را در مقابل عرفان عمل‌گرای مردمی علم نمودند، البته چنانکه می‌بینیم با هوشیاری همین عارفان عمل‌گرا، عرفان در عصر طلایی‌اش که با ظهور امثال عطار و مولوی، عرفان به شکوه خود رسید از همین حربه نیز به سود خود بهره جست؛ اما این روند دیری نپایید و تنها در همان عصر بود که مردان میدان بر مرکب الفاظ لجام نهادند و فلسفه و کلام و منطق و خلاصه هر آنچه برای مقابله با اینان به میدان آورده بودند را در خود هضم نمودند.

عرفان نظر گرا که هدفش خانه‌نشین کردن عرفان انقلابی و تصوف مردمی بود، با افول آفتاب عرفان در عصر شکوه و عظمت خود، قد علم نمود و مکتب عرفان را آن‌قدر ملعبه دست لفاظان و عارف‌نمایان نمود که اندکی پس از مولوی و ابن عربی و عطار، در زمان حافظ این لجام‌گسیختگی، تمام عرفان اسلامی را فلج نموده بود. چنانچه حافظ بزرگ نیز، جابه‌جا در غزل شیرینش از این دلق ریایی و خرقة سالوس و امثال آن یاد می‌کند و آنچه از ابداع شخصیت رند، در شعر حافظ می‌بینیم نیز، بر اثر فقدان عارفان عامل و صوفیان مردمی و عرفانی اجتماعی است. انحصار علم عرفان و احتکار آن توسط برخی از منتسبین به این طایفه سبب شد تا عرفان که زمانی در جامعه و رگ و پوست و گوشت و خون مردم ادغام‌شده بود، مبدل به دانشی ویژه خواص گردد که جز با زبان رمزگونه، کنایی و مبهم قابل ابراز نباشد. زبانی که نه ریشه در فرهنگ مردم داشت و نه ریشه در دین و مذهب؛ و چنین شد که عرفان خانقاهی در عصر

صفوی عملاً منقرض شد و عرفان به مدارس علمیه کوچ نمود و درست از همین جا بود که پایگاه و جایگاه مردمی عرفان از دست رفت و زاویه‌ها که روزگاری مأمن و ملجأ توده مردم در امر دین و دنیا بود، معابد متروک و مساجد مسکوتی شدند و تصوف که روزگاری پناهگاه مردم رنج‌کشیده بود، بدل به نماد ضلالت و گمراهی شد و اطلاق صفت متصوفه پس از عصر صفوی، مترادف با طایفه گمراهان و ضالین شد. چنانچه در اواخر عصر صفوی، فتاوی متعددی مبنی بر تکفیر و ارتداد و نجاست قائلین به این طایفه صادر گردید که این رویه کم‌وبیش نزد اکثریت فقها تا اواخر عصر قاجار ادامه داشت.^{۱۷}

^{۱۷} ر.ک وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، سید حسن امین، ص ۲۲. البته این مواجهه با متصوفه تنها منحصر به فقها و علما نمی‌گردد. چنانکه استاد جوادی آملی در تحریر تمهیدالقواعد نیز اشاره نموده‌اند «برای صیانت آسمان عرفان از عروج کاذبانه کسی که «نهاد دام و سر حقه باز کرد» همواره عارفان و اصلی چون سید حیدر آملی (ره) به عنوان حرس الهی پاسداری می‌نمایند تا هرگز، سیئات مدعیان دروغین به حسنات سالکان واصل نیامیزد و آنان که هزار نکته باریک‌ترازمو را شکافتند و یافتند و ساختند و پرداختند، به جرم داعیه‌داران قلندری که تنها گواه عرفان آنان، گیسوی درازشان می‌باشد مورد بی‌مهری قرار نگیرند و تشنه‌کامان معارف زلال را از زاد راه این پرهیزکاران پر محتوا و بی‌ادعا محروم نکنند. لذا قبل از هر گروهی، عرفای شامخ، دستی از آستین غیرت بدر آورده‌اند و به سینه صوفی نمای نامحرم زده و سند زندقه و آلودگی وی را تدوین و امضا کرده‌اند»... ازجمله ایشان می‌توان به عارف معروف سید حیدر آملی اشاره نمود که «صلابت و سداد دینی و عرفانی وی، ره‌توشه بی‌شماری داشت که نقل شبهات صوفی نما و نقد دست‌آویز دست‌آموزان نفس اماره از درون و ابلیس اغواگر از بیرون و طرد و طعن و لعن و فتوی به مهدورالدم بودن معاندان و مهاجمان حرم امن شریعت از ثمرات همان شجره طوبی است». ر.ک تحریر تمهیدالقواعد، صص ۴۵-۴۴.

عدم تحرک و پویایی و رشد عرفان بعد از ظهور متفکرانی همچون ابن عربی و حرکت علمی وی مبتنی بر تدوین و جمع‌آوری آرا و عقاید اهل عرفان و تحولی که او در عرفان نظری به وجود آورد، تکرار مکررات و حداکثر بسنده کردن به شرح حکمت قدیم و عدم پیشرفت تئوری پردازی در علوم انسانی - به مفهوم خاص آن عرفان و علوم باطنی - در جهان اسلام و بالأخص در ایران سبب گردیده تا شرق مسلمان، در حیطه علوم تجربی و فنی نیز که هستند، دچار خللی جدی و عمیق گردد، به‌طوری‌که نه به پیوندهای فکری حکمی و عرفانی سنتی پایبندی می‌یابند و نه به بلندی‌های علوم و فنون جدید که زائیده همان تفکرات قدیم است دست‌می‌یازند.

ناچار جامعه‌ای شکل می‌گیرد که نه منطبق با ایده‌ها و افکار سنتی است و نه موازی با علوم و فنون مدرن؛ و اگر علم و فن جدید را به هر دلیل منافی شرافت انسانی و لگدکوب کننده حقیقت روحانی می‌دانیم لاقلاً در همان مسیر تفکر عقلانی و در حیطه علوم انسانی گام‌ها را اندکی فراتر از مرزهای سنتی و بافت‌های قدیمی بگذاریم. صرف تکرار «فتوحات» و «فصوص» ابن عربی و «اسفار» ملاصدرا و شروح و حواشی و تعلیقات مکرر بر آن‌ها، آن‌هم درست در جهت همان تفکرات و بلکه با همان زبان و قلم، حتی - در برخی موارد - نه در ابعاد و عمق خود این فلسفه عرفانی، همه و همه سبب شده تا ما حداکثر فقط حافظ الفاظ و اصطلاحات فلسفه و عرفان سنتی باشیم و جز بازی با الفاظ و کلمات، ثمره‌ای از این حکمت عمیق و عرفان بی‌انتهای نبرده باشیم. بگذریم از اینکه گاهی افرادی نادر یافت شده‌اند که از دریچه این کلمات و اصطلاحات به آنچه که باید رسیده‌اند؛ «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»^{۱۸}

سخن بر سر استعداد و غنای بالقوه اندیشه عرفانی و حکمت اسلامی نیست، بلکه سخن بر سر به فعلیت رساندن این قوا و استعداد در ظرف زمان و مکان است. به نظر می‌رسد آنچه عرفان را از متن و بطن جامعه مفارقت داد و سبب مهجوری این دو از یکدیگر گردید، زبان نامأنوس و بیان مضامین عرفانی با لسانی متکلف و استعاری است که درک و ارتباط عموم جامعه با آن دشوار است؛ و الا چطور زمانی که در همین عصر خودمان، امام (س) در تفسیر سوره حمد،

بالاترین مضامین عرفانی را که بنا به فرمایش اساتید معظم، باید در پرده محجوبی و مستوری می‌ماندند، بیان می‌نماید، نه فقط مورد استقبال و توجه عموم مخاطبین و توده جامعه قرار می‌گیرد، بلکه روح حاکم بر این الفاظ و معانی منطوی در این کلمات که در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی از لسان مبارک امام (س) جاری می‌شدند، چنان در پیکره اجتماع تأثیر عمیق و ژرفی بر جای گذاشته بود که اثر آن تا سال‌ها در جبهه‌ها نمایان بود و این نبود مگر تأثیر همان ناگفتنی‌هایی که قرن‌ها در انحصار طایفه خاصی از نخبگان امت اسلامی، سینه‌به‌سینه و رموزوار، منتقل می‌گردید و از اندیشه‌رس توده مردم دور نگه‌داشته شده بود.

درحالی‌که به نظر نگارنده همان‌طور که گفته شد، این روش نه تنها کمکی به بقا و حفظ این میراث ماندگار تاریخ فکر و اندیشه نمی‌کند بلکه بالعکس با کوچ دادن جامعه به‌سوی سطحی‌نگری‌های روزمره و غفلت و تجاهل جامعه نسبت به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر، یا باید شاهد افول تدریجی این حقایق و معارف عمیق که در تاروپود جان مردم و روح دینی و ملی ما عجین گشته است باشیم و یا دست روی دست بگذاریم و مصرف‌کنندهٔ عرفان وارداتی باشیم. عرفانی که اگر به‌گزارف سخن نرانده باشیم وام‌های بسیاری از فرهنگ و پیشینه ما ستانده است.

روی سخن ما با آن دسته از بزرگواریانی است که عرفان و معارف ناب اسلام را به دید یک میراث فرهنگی و آثار باستانی نگریسته‌اند و نخواسته‌اند حتی خشتی از این میراث کهن رنگ و بوی تجدد به خود بگیرد. آیا وقت آن نرسیده که عروس علوم انسانی - عرفان اسلامی - جمال خود را به مشتاقان و دلباختگان بنماید؟ آیا این همه سردرگمی جوانان کافی نیست تا اندکی از مرزهای عرفان سنتی قدم فراتر بگذاریم و عرفان را به زبانی روزآمد به جامعه عرضه نمائیم؟

عرفان نیز اگرچه علمی کشفی و باطنی است، اما همانند هر علم و طریقه و بینش دیگری نیازمند روزآمد شدن، تجدیدقوا و پوست‌انداختن است و بنا بر اعتقاد شخصی، رویکرد جامعه امروزین به عرفان سنتی بزرگ‌ترین زنگ خطر هم برای عرفان و هم برای جامعه می‌باشد.

باری، آنچه به نظر می‌رسد می‌تواند ما را و فرهنگ عقلی و معنوی ما را از این رخوت و خمودگی و سستی بیرون بیاورد - همچنان که رهبر حکیم انقلاب به‌راستی و درستی اشاره

نمودند_ یک نهضت عظیم جنبش نرم‌افزاری درزمینهٔ علوم عقلی و باطنی است: «... البته وقتی از علم صحبت می‌شود، ممکن است در درجه اول، علوم مربوط به مسائل صنعتی و فنی به نظر بیاید ... اما من به‌طور کلی و مطلق این را عرض می‌کنم. علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و مسائل گوناگونی که برای اداره یک جامعه و یک کشور به‌صورت علمی لازم است، به نوآوری و نواندیشی علمی - یعنی اجتهاد - احتیاج دارد ... باید مغزهای متفکر استاد و دانشجوی ما بسیاری از مفاهیم حقوقی، اجتماعی و سیاسی را که شکل و قالب غربی آن‌ها در نظر بعضی مثل وحی منزل است و نمی‌شود درباره‌اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاه‌های تحقیقاتی عظیم علوم مختلف حل‌اجی کنند؛ روی آن‌ها سؤال بگذارند؛ این جزمیت‌ها را بشکنند و راه‌های تازه‌ای بیابند؛ هم خودشان استفاده کنند و هم به بشریت پیشنهاد کنند.^{۱۹}»

در خاتمه این نوشتار، توجه خوانندگان گرامی و خصوصاً اهل فن و نظر را به گوشه‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب که در جمع اساتید و فضلاء حوزه علمیه ایرادشده است جلب می‌نمایم.

*مسئله‌ی تکفیر و رمی و این حرف‌ها را بایستی از حوزه ورانداخت:

«یک نفری نظر فقهی می‌دهد، نظر شاذی است. خیلی خوب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بیایند این نظر فقهی را رد کنند با استدلال؛ اشکال ندارد. نظر فلسفی‌ای داده می‌شود همین‌جور، نظر معارفی و کلامی‌ای داده می‌شود همین‌جور. مسئله تکفیر و رمی و این حرف‌ها را بایستی از حوزه ورانداخت؛ آن‌هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ؛ یک گوشه‌ای از حرفشان با نظر بنده حقیر مخالف

^{۱۹} بیانات معظم له در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۷۹/۱۲/۹.

است، بنده دهن بازکنم رمی کنم؛ نمی‌شود این‌جوری، این را باید از خودِ داخل طلبه‌ها شروع کنید. این یک چیزی است که جز از طریق خودِ طلبه‌ها و تشکیل کرسی‌های مباحثه و مناظره و همان نهضت آزادفکری و آزاداندیشی که عرض کردیم، ممکن نیست. این را عرف کنید در حوزه علمیه؛ در مجلات، در نوشته‌ها گفته شود. یک حرف فقهی یک نفر می‌زند، یک نفر رساله‌ای بنویسد در ردّ او؛ کسی او را قبول ندارد، رساله‌ای در ردّ او بنویسید. بنویسند، اشکال ندارد؛ باهم بحث علمی بکنند. بحث علمی به نظر من خوب است.^{۲۰}»

^{۲۰} بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع اساتید و فضلاء حوزه علمیه ۸ آذر ۸۶.